نقل قول خبر

سیدمحمدحسینی
معاون رئیس‌جمهور

شهید آرمان علی‌وردی عزیز شهید مدافع امنیت که در ناآرامی‌های محله اکباتان مورد ضرب‌وشتم شدید قرار گرفت این مسیر را آگاهانه انتخاب کرده بود و همه ما وظیفه داریم راه این شهید والامقام را ادامه داده و از خون پاکشان صیانت کنیم. خون آرمان عزیز قطعا پایمال نخواهد شد و بسیجیان و جوانان کشورمان با روحیه فداکاری، ایثار و شجاعت در خط مقدم مقابله با هرگونه فتنه و توطئه دشمنان قرار دارند و ملت ایران جانفشانی آنان در دفاع از امنیت را هرگز فراموش نخواهند کرد. ایرنا

سردار محمدرضا موحد
فرمانده سپاه علی‌ابن ابیطالب(ع) قم

۶۰ مستند با موضوع فرماندهان و شهدای دفاع‌مقدس استان قم در قالب برگزاری کنگره شهدا در دست تهیه است. با توجه به تأکیدات رهبر معظم انقلاب اسلامی مبنی بر زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره شهدا و انتقال پیام آنان با زبان هنر به نسل جوان، ۳ فیلم سینمایی درخصوص شهدای قم درحال ساخت است. موضوع این فیلم‌ها درخصوص شهدای کربلای۴، شهید زین‌الدین و سردار شهید مصطفی کلهری است. ۲۰۰ عنوان کتاب نیز در عرصه دفاع‌مقدس و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در قالب کنگره شهدای استان قم به چاپ رسیده است که ۵ کتاب بریل را شامل می‌شود. مهر

خبر

تمدید مهلت جشنواره «خون نگاشت»

مهلت ارسال آثار به جشنواره «خون‌نگاشت» تمدید شد. «خون‌نگاشت» فراخوان ادبی نگارش داستانک و داستان کوتاه با محوریت شهدای اغتشاشات و حرم شاهچراغ(ع) است که مهلت ارسال اثر به آن تا پایان آذر تمدید شده است.

پس از حادثه تروریستی در حرم شاهچراغ که منجر به شهادت تعدادی از هموطنان‌مان در شیراز شد، بسیاری از شاعران با ابیات شاعرانه خود سوگواری کردند و هنرمندان نیز با خلق آثار هنری، یاد و خاطره شهدای این حادثه تروریستی را گرامی داشتند.

«خون‌نگاشت» به همت بانوان نویسنده انقلابی برپا شده است و ناشرانی نظیر شهید کاظمی، نشر جمکران، مؤسسه فرهنگی هنری رسول آفتاب و انجمن ادبی نورا نیز در برگزاری این فراخوان مشارکت دارند. نویسندگان می‌توانند داستان‌های کوتاه خود با این موضوع را به دبیرخانه این فراخوان ارسال کرده و در آن شرکت کنند. همچنین آثار منتخب در قالب یک کتاب منتشر خواهد شد. مهلت ارسال اثر به این فراخوان ادبی تا ۳۰ آذر تمدید شده است و علاقه‌مندان می‌توانند آثار خود را به نشانی m.bana1401@gmail.com و یا در پیام‌رسان‌های بله و ایتا به نشانی @bana1401ارسال کنند.

معرفی کتاب

زخمی لبخند

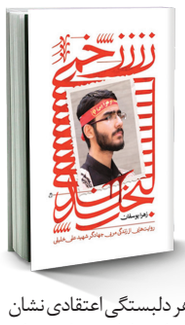

شهید علی خلیلی، جوان دهه‌هفتادی نماد تک‌تک جوانانی است که هر کدام در دلشان شور و شعور انقلابی را دارند و محبت اهل‌بیت(ع) و نشاط بندگی‌شان به آنها قدرت بخشیده است تا در مسیر حق درست‌ترین انتخاب را داشته باشند. برخلاف آنچه دشمنان ایران اسلامی می‌خواهند و سعی می‌کنند که جوانان را بی‌نشاط، خسته، خموده و خالی از هر دلبستگی اعتقادی نشان دهند ولی وجود جوانانی چون شهید علی خلیلی و تمام شهدای دهه‌های هفتادی و هشتادی مهر باطلی بر خیال آنهاست. خلیلی در ۲۵ تیر ماه سال ۱۳۹۰ (شب نیمه‌شعبان) وقتی در خیابان متوجه تعرض چند جوان با حالت غیرطبیعی به دو خانم جوان می‌شود، جلو می‌رود و تذکر می‌دهد. دو خانم جوان موفق به فرار می‌شوند ولی شهید خلیلی با ضربه چاقوی یکی از جوان‌ها زخمی و شاهرگ گردنش بریده می‌شود. کتاب «زخمی لبخند» روایت‌هایی از زندگی این مربی جهادگر را به قلم زهرا یوسفان است که در انتشارات شهید کاظمی منتشر شده است.

در بخشی از این کتاب به نقل از مادر شهید می‌خوانیم:

«خدا ۲ سال تو را به من بخشید که داشته باشمت. کنارت، همراهت، هم‌نفست باشم. ببویمت. اصلاً مادر، می‌شود حلالم کنی، به‌خاطر آن شب نیمه شعبان که از حضرت سیدالشهدا(ع) خواستم بمانی و تو را امانت سپردم دستش؟ ماندنی نبودی با آن جراحت و آن خونی که از رگ پاره‌ات می‌جوشید؛ ولی ماندی. حلالم کن که برای دوباره‌داشتنت و دوباره‌دیدنت و دوباره‌شنیدن صدایت دعا کردم و تو تمام این دو سال درد کشیدی. می‌دانم که می‌دانی من هم تمام آن دو سال درد کشیدم، حتی بیشتر از تو.»

سال ۱۳۹۴ در هفته دفاع‌مقدس از تندیس سرلشکر شهید شریف اشراف در تپه نورالشهدا منطقه ۲۲ رونمایی شد

کتابت قرآن، توسط درجه‌دار ارتش قبل از انقلاب

شهید سرلشکر شریف اشراف آبان سال ۱۳۵۸ در کردستان به شهادت رسید

گزارش

سرهنگ قاسم اکبری‌مقدم
پژوهشگر دفاع‌مقدس

شهید سرلشکر شریف اشراف، یکی از نیروهای مخلص و مجاهد ارتش جمهوری اسلامی است که نامش در میان مبارزان پیش از انقلاب اسلامی و دوران دفاع‌مقدس به‌عنوان نمادی از رشادت و شجاعت می‌درخشد؛ مردی با خصوصیات انسانی والا و شایسته که با تمام وجود به اسلام و میهن خویش عشق می‌ورزید. او برای ایجاد وحدت و همدلی و برقراری امنیت و آرامش در مناطق ناامن کردستان حضور یافت و سرانجام در آبان ۱۳۵۸ در غائله کردستان به شهادت رسید. در این گزارش مروری داریم به زندگی و فعالیت‌های این دلیرمرد ارتش که جان خود را برای استقلال و مبارزه با جدایی‌طلبان ایران فدا کرد.

شهید شریف اشراف در سال ۱۳۱۶ در شیراز متولد شد. او پس از پایان دوره دبیرستان به تهران نقل مکان کرد تا در دانشکده افسری ادامه تحصیل دهد. ۳ سال بعد به درجه ستوان‌دومی نایل شد، اما علاقه و ذهن پویایش باز هم او را به ادامه تحصیل سوق داد. او با فراگیری زبان انگلیسی برای گذراندن دوره‌های نظامی، عازم آمریکا شد. شریف اشراف پس از گذراندن دوره‌های ویژه و مختلف نظامی ازجمله تکاوری کوهستان، چتربازی در اواخر سال ۱۳۳۹ به وطن بازگشت. او پس از ازدواج، در همان سال به شیراز منتقل شد و به‌عنوان استاد اسلحه‌شناسی، کار خود را آغاز کرد. سال ۱۳۴۲، در مسابقات «سنتو» که در دانشکده افسری برگزار شد، شرکت کرد و در قسمت تیراندازی با اسلحه کلت به مقام دوم دست‌یافت. بدین‌ترتیب توجه فرماندهان را به‌خود جلب کرد. استعداد و ابتکار او در مسئولیت‌هایی که به‌عهده داشت، سبب جلب توجه لشکر گارد شاهنشاهی به او شد و در اواخر سال ۱۳۴۳ از شیراز به لشکر گارد منتقل شد.

دفاع از امام(ره) در جمع گارد شاهنشاهی

شریف اشراف، سال ۱۳۴۹، برای گذراندن دوره عالی، به شیراز منتقل شد. پس از پایان دوره با درخواست فرمانده مرکز پیاده در همان یگان مشغول به خدمت شد و پس از ۳ سال برای گذراندن دوره فرماندهی و ستاد به تهران منتقل شد.

پس از اتمام دوره فرماندهی و ستاد در سال ۱۳۵۲ به دلایل نامعلوم به شهر «خاش» در سیستان و بلوچستان منتقل شد، اما پس از مدت ۸ ماه، ناگهان به دفتر ویژه اطلاعات به ریاست «حسین فردوست» فراخوانده شد و تا سال ۱۳۵۷، شریف اشراف در آن دفتر کار کرد. عشق و ارادت این شهید بزرگوار به امام (ره) و نهضت آزادیخواهی ملت ایران، باعث شد تا تحت نظر قرار بگیرد. او در جلسه‌ای که برای مقابله با مبارزان انقلابی تشکیل شده بود، بدون ترس و واهمه می‌گوید: «خواسته آقای خمینی و به‌دنبال آن حرکت انقلابی مردم بر حق است و شاه باید از آقای خمینی معذرت‌خواهی کند.» ناگفته نماند این شجاعت شهید، موجب شده بود تا ساواک به هر طریقی زندگی آنها را تلخ کند.

شهید اشراف تخصص اسلحه‌شناسی داشت و در همین رشته دانشیار دانشکده شیراز بود و جوایزی هم کسب کرد. ازجمله در مسابقات «سنتو» در دهه ۴۰ شرکت کرد و در بخش «کلت» نفر دوم مسابقات ارتش‌های جهان شد

شهید شریف اشراف با فراگیری زبان انگلیسی برای گذراندن دوره‌های نظامی، عازم آمریکا شد. او پس از گذراندن دوره‌های ویژه و مختلف نظامی ازجمله تکاوری کوهستان، رنجری و چتربازی در اواخر سال ۱۳۳۹ به وطن بازگشت

اهدای قرآن به افسران و درجه‌داران شاهنشاهی

زندگی شهید اشراف با محیط گارد شاهنشاهی سازگار نبود، بااین حال او سعی می‌کرد این تهدید را به چشم فرصت ببیند. مهین لطیفی، همسر سرلشکر شهید شریف اشراف در این‌باره می‌گوید: «از همان ابتدا من و شریف اشراف متوجه شدیم زندگی ما با محیط گارد و افراد آن هیچ‌گونه هماهنگی و سازگاری ندارد به همین دلیل در انزوای کامل بودیم. در جلسات و میهمانی‌ها و سرگرمی‌های آنها شرکت نمی‌کردیم. برخلاف آنچه رایج بود، اشراف پیوسته در گارد، اسلام و مسائل دینی را تبلیغ می‌کرد. ازجمله تبلیغات او، خریداری تعداد زیادی قرآن مجید و تقسیم آن بین افسران و درجه‌داران بود. وقتی از او می‌پرسیدم چرا این کار را انجام می‌دهید، می‌گفت: من این قرآن‌ها را در اختیار افراد قرار می‌دهم تا آنها قرآن بخوانند.»

در بخشی از وصیت‌نامه این شهید بزرگوار آمده است: «همسر عزیزم، تو بهتر از هر کسی با خصوصیات اخلاقی من آشنا هستی. این انس و الفت من به حضرت امام یک وابستگی روحی و فاقد زمان و ابدیت است. من با تمام وجودم کوشیده‌ام تا فرمان امام عزیز را به بهای جان‌بخرم.»

«خودمختاری» شعار فریبنده جدایی‌طلبان

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شریف اشراف در مقام فرمانده پادگان آموزشی ۰۶ نزاجا در تهران (سلطنت‌آباد سابق)، کار خود را آغاز کرد. در طول مدتی که در این مرکز آموزشی بود بااخلاق، رفتار و خصوصیات والای انسانی خود بسیاری از کارکنان و دانش‌آموزان را شیفته خودکرده بود. ۶ ماه بعد به معاونت لشکر ۲۱ حمزه منصوب شد. ایران یکپارچه در سال ۱۳۵۸ با برنامه سازماندهی شده مورد خشم و نفرت از سوی احزاب و سازمان‌هایی قرار گرفت که هدفی جز ایجاد تفرقه میان مردم را نداشتند. تنها چند ماه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود که جدایی‌طلبان در کردستان تمام تلاش‌شان را برای رسیدن به اهدافشان به‌کار بستند، از تبلیغ و توزیع نشریات گرفته تا فروش و توزیع اسلحه. «خودمختاری» شعار فریبنده جدایی‌طلبان بود. در چنین شرایطی، فعالیت گروه‌های ضدانقلاب که با تبلیغات مختلف علیه نظام جمهوری اسلامی ایران همراه بود، باعث شد جاده‌ها و راه‌های مواصلاتی کردستان ناامن شود و سرقت، آدم‌ربایی و قتل به اوج خود برسد. از سوی دیگر عناصر جدایی‌طلب با طرح مسائلی نظیر ارتش برای سرکوب مردم به کردستان آمده است، زمینه را برای حمله به پادگان‌ها فراهم می‌کردند. این در حالی بود که وقتی عناصر جدایی‌طلب به پادگان‌ها حمله کردند اسلحه و تجهیزات پادگان‌ها را غارت کردند، گروه‌های مسلح غیرقانونی غیر از پادگان‌ها، پاسگاه‌های ژاندارمری و پلیس را نیز مورد هجوم قرار داده

و آنها را خلع‌سلاح کردند. آنان به حضور سپاه پاسداران نیز اعتراض داشتند و مدعی شدند که پاسداران در کردستان باید از نیروهای محلی باشد. هدف واقعی سران وابسته در این جریانات، کمک به مردم محروم و خودمختاری نبود، بلکه آنان در پوشش دفاع از مردم محروم به‌دنبال جدا کردن کردستان از خاک جمهوری اسلامی ایران بودند. نیروهای ارتش و برادران سپاه پاسداران با وحدت و همدلی برای برقراری امنیت و آرامش در مناطق ناامن کردستان حضور یافتند.

کتاب زندگی‌اش در کردستان بسته شد

آبان ماه ۱۳۵۸ شهید اشراف که معاون لشکر ۲۱ حمزه بود داوطلبانه برای ایجاد صلح و دوستی به سنندج رفت. به دوستانش گفته بود که من از این مأموریت زنده برنمی‌گردم. گویا شهادت به وی الهام شده بود. گردان دوم از لشکر یک گارد، (بعدها لشکر ۱ و ۲ گارد، لشکر ۲۱ حمزه را تشکیل دادند.) با هدایت شریف اشراف، در پادگان سردشت حضور داشت که قرار شد با گردانی دیگر تعویض شود. شهید شریف اشراف، برای نظارت بر تعویض ۲ گردان به کردستان عزیمت کرد. گردان تعویض شده هنگام بازگشت از پیرانشهر به سمت بانه، ناگهان با گروهی از عناصر ضدانقلاب درگیر شد، در این درگیری تعداد زیادی ازجمله شریف اشراف به شهادت رسیدند.

مکث

کتابت قرآن

شهید خوش‌خط و خوش‌قریحه بود. ۱۰ساله قرآن را به خط نستعلیق زیبایی کتابت کرد که بعد از شهادتش به موزه اهدا شد. همسر شهید، عاملی که باعث شد شهید اشراف رونویسی قرآن را آغاز کند اینگونه روایت می‌کند: «زمانی که شهید اشرف حدود سال‌های ۱۳۴۷- ۱۳۴۵ به گارد منتقل شد، شب‌های جمعه به زیارت حضرت معصومه(س) می‌رفتیم. یک‌بار در موزه حضرت معصومه(س)، قرآن‌های خطی را دیدیم. خیلی کنجکاوانه نگاه می‌کرد. همان جا به او پیشنهاد دادم که قرآن را تحریر کند. از ماه رمضان سال ۱۳۴۷ تحریر قرآن را در گارد شروع کرد.

شهید هرجا که می‌رفت کاغذهایش را با خودش می‌برد و از نوشتن قرآن غافل نمی‌شد. همیشه می‌گفت بعد از رونویسی این قرآن خیلی زنده نمی‌مانم. همینطور هم شد و ایشان ۴۰ روز بعد از تحریر قرآن به شهادت رسید. او در قرآن دست‌نویسش نوشته بود: اگر می‌خواهی با خدا حرف بزنی نماز بخوان و اگر می‌خواهی خدا با تو حرف بزند قرآن بخوان و اگر می‌خواهی ارتباط دوطرفه و همزمان باشد، قرآن بنویس.

قرآن خطی نوشته شده توسط شهید اشراف در سال ۱۳۹۹ در آستان قدس رضوی رونمایی شد و در مورد بازدید عموم قرار گرفت.

یادداشت

علی‌الله سلیمی؛ روزنامه‌نگار

مروری بر کتاب خاطرات «کنار رود خین» نوشته اشرف‌السادات مساوات(سیستانی)

حدیث بی‌قراری یک مادر شهید

کتاب «کنار رود خین» نوشته اشرف‌السادات مساوات (سیستانی) شرح حال یک مادر شهید است که در فراق فرزند شهیدش نگاشته شده و در آن، حال و روز مادران شهید در دوران دفاع‌مقدس روایت شده است. کتاب «کنار رود خین» که یادداشت‌های روزانه یک مادر، عنوان دیگر آن است، در ردیف کتاب‌های خاطرات جنگ قرار می‌گیرد. البته خاطرات کتاب به‌صورت یادداشت‌های روزانه است که نخستین مورد آن در تاریخ اول اسفند ۱۳۶۰ نوشته شده و با فاصله‌هایی اندک بقیه یادداشت‌های اولیه همگی در محیط منزل نوشته شده که به دوره نوجوانی مهرداد مربوط است. در طول کتاب تنها در یک زیرنویس، آن هم در یادداشت اول کتاب، مشخصات فردی مهرداد (در محدوده زمانی پیش از نگارش یادداشت‌ها) توسط مادرش توضیح داده می‌شود. (مهردادم، سال ۱۳۴۴، شب ۱۷ اسفند به دنیا آمد. وقتی امام به ایران تشریف آوردند، ۱۳ ساله بود و وقتی که رفت، سال سوم رشته ریاضی) مخاطب غیراز این مورد دیگر اطلاعاتی راجع‌به زندگی گذشته مهرداد ندارد و تمام توصیف‌ها متعلق به بعد از این زمان است که از قلم و زبان مادر روایت می‌شود. در این کتاب، دو شخصیت همواره پررنگ‌تر از سایر شخصیت‌ها احساس می‌شوند؛ مادر که روایتگر وقایع است و مهرداد که در بیشتر روایت‌ها و صحنه‌ها حضور فیزیکی ندارد ولی حضور معنوی وی بر وقایع بعد از خودش سایه انداخته است.

از ویژگی‌های اصلی یک خاطره، وفاداری راوی به وقایع مستند است که در این کتاب تلاش شده این نکته مراعات شود. ازجمله این تلاش‌ها، تطبیق وقایع کوچک فردی و خانوادگی با وقایع بزرگ و اجتماعی است. به‌طور مثال، برای یادآوری زمان یکی از حوادث فردی کوچک و خانوادگی، یکی از اتفاقات تاریخ معاصر در ابتدا ذکر می‌شود و در سایه آن اتفاق بزرگ تاریخی، اتفاق دوم (کوچک فردی و خانوادگی) توضیح داده می‌شود. مخاطب به‌طور یقین آن حادثه بزرگ تاریخی اجتماعی را می‌تواند با کمی تمرکز به یاد آورد و در پناه آن هم می‌تواند این حادثه کوچک فردی و خانوادگی را به حافظه بسپارد. برای نمونه یادداشت روز یکشنبه ۶ تیرماه ۱۳۶۱ را با هم مرور می‌کنیم: «امروز سالگرد ترور آقای خامنه‌ای است. به شکرانه سلامت ایشان، در مجلسی که به همین مناسبت برپا شده، شرکت می‌کنم. چه روز بدی بود! ششم تیر سال گذشته. شب هفت شهید عزیزمان دکتر چمران بود. من در مجلس ختمی که به همین مناسبت در مسجد دانشگاه تهران برپا شده بود، شرکت کردم و غمگین و ناراحت از شهادت دکتر، به خانه برگشتم.

وقتی رسیدم منزل، میهمان داشتیم. سفره که آماده شد، اخبار تلویزیون، خبر ترور آقای خامنه‌ای را داد و ما دیگر شام را رها کردیم. اول رفتیم بیمارستان «بهارلو» راه‌آهن، گفتند ایشان را برده‌اند بیمارستان قلب. رفتیم بیمارستان قلب. بیشتر امت حزب‌الله آنجا جمع بودند و گریان! در همین موقع، شهید باهنر از بیمارستان بیرون آمدند و گفتند خطر رفع شده و ما با خیال راحت آمدیم منزل و نماز شکر خواندیم.»

در این یادداشت روزانه شگردی که راوی به‌کار برده، بسیار ماهرانه است. او بالای یادداشت، تاریخ زمان حال را می‌نویسد و در چند سطر اول زمان حال را توضیح می‌دهد، بعد با یادآوری موردی که به زمان حال مربوط است آن را بازگو می‌کند که آن هم در زمان گذشته اتفاق افتاده و در یادداشت روزانه‌نویسی جایی برای آن نیست، اما راوی این یادداشت‌ها با این ترفند حوادث گذشته را در یادداشت‌های روزانه خود که به زمان حال تعلق دارند، بازگو می‌کند. شگردی که باعث کشش مجموعه یادداشت‌های کتاب حاضر شده، جست‌وجو برای یافتن مهرداد از سوی مادر است.

این کشش روایی تا صفحه ۶۰ کتاب ادامه می‌یابد و در این صفحه خبر شهادت مهرداد می‌رسد که بر اثر مفقودالاثر بودن، پیکر وی پیدا نشده و برای خانواده تابوت نمادین می‌فرستند که بعد از تشییع، مراسم ویژه آن برگزار می‌شود. یادداشت‌های بعدی کتاب فعالیت‌های روزانه راوی (نویسنده، خانم سیستانی) را بازتاب می‌دهد. او چندبار همراه خانواده‌های شهدا به مناطق جنگی جنوب در قالب اردو عزیمت می‌کند و هر بار به محل شهادت فرزندش (مهرداد) کنار رودخین می‌رود.

یادداشت‌های وی از مناطق جنگی به خوبی فضای حاکم بر آن مکان‌ها را بازتاب می‌دهد. «۲۰ بهمن ۶۳ توفیق دوباره نصیبم شده و عازم منطقه هستم. به اتفاق افسانه، آقا و خانم بخشی و تعداد زیادی از خانواده‌های شهدای دانش‌آموز. غروب روز ۲۱ بهمن به پادگان دوکوهه می‌رسیم. بچه‌ها می‌آیند به استقبالمان و گوسفند قربانی می‌کنند. یکی از بچه‌ها، بعد از گفتن خیرمقدم می‌گوید: بچه‌های شما همه از این پادگان رفته‌اند. بفرمایید، اینجا خانه شماست. همه بلندبلند گریه می‌کنیم. موقع غروب آفتاب است و ما دل می‌سپاریم به بیابان و مکان مقدس دوکوهه... امروز چه روزی است خدایا!»

سرانجام بعد از ۸ سال پیکر مهرداد از محل شهادتش پیدا و به خانواده تحویل داده می‌شود. مراسم باشکوهی برای تشییع پیکر (باقی‌مانده استخوان‌هایش) برگزار می‌شود و جست‌وجوی مادری هجر کشیده و داغ دیده به پایان می‌رسد. «و بالاخره بعد از ۸ سال و ۴ ماه و ۱۶ روز که از شهادت مهرداد می‌گذرد، به جمع شهدای عملیات بیت‌المقدس می‌پیوندد و جسد او در قطعه ۲۶، ردیف ۸۴، شماره ۳۵ به خاک سپرده می‌شود.» در پایان کتاب عکس‌هایی از شهید مهرداد و همرزمانش و مراسم مختلف از تشییع جنازه وی ضمیمه کتاب شده که بار مستند بودن اثر را دوچندان کرده است.